

پیشگفتار

پیامد آن حمله به افغانستان و عراق بود و همچنین روند تحولات در این دو کشور تا امروز، نشانگر ناآگاهی رهبران آمریکا از شرایط اجتماعی و سیاسی افغانستان و عراق و نیز برآوردهای سیاسی نادرست سردمداران محافظه کار آمریکا است و بار دیگر ثابت می کند که برای ستیز با تروریسم و یافتن راه حلی مناسب برای این مشکل، باید سیاستی خردمندانه برگزید.

استراتژی آمریکا در ستیز با تروریسم و مهار کردن بنیادگرایی:

واکنشها به رویدادهای یازده سپتامبر بسیار گسترده و گوناگون بوده، اما جدا از نظرهای ابراز شده از سوی سران کشورها، آنچه برای افکار عمومی جهان اهمیت داشته استراتژی نظامی ایالات متحده بوده که با عنوان ستیز با تروریسم و بنیادگرایی در دستور کار پاره ای از دولتمردان آمریکایی قرار گرفته و اجرا شده است.

این سخن جرج دبلیو بوش که: «آمریکا در ستیز با تروریسم شکست ناپذیر است و از این مبارزه پیروز بیرون خواهد آمد»، اعلام جنگ به طالبان و القاعده و هجوم به افغانستان و در پی آن چنگ اندازی به عراق، همه از استراتژی کلانی مایه می گیرد که نومحافظه کاران در دستگاه رهبری آمریکا عهده دار به انجام رساندن آن شده اند.

رویدادهای یازده سپتامبر فرصتی پدید آورد تا محافظه کاران تندرو، روند حاکم در دوران جنگ سرد را که بر استراتژیهای سیاسی استوار بود یکسره دگرگون سازند و سایه استراتژیهای نظامی را بر سیاست خارجی آمریکا بیفکنند؛ بدین معنی که شیوه های پیش از دوران کاربرد استراتژی بازدارندگی در روابط دو ابرقدرت را اکنون در برابر دشمن تازه ای که تروریسم خوانده می شود به کار گیرند.

اینکه ایالات متحده تا چه اندازه توانسته است سازمانهای تروریستی ویژه تشکیلات پیچیده القاعده را ضربه پذیر سازد از مواردی است که آینده نشان خواهد داد؛ اما برای شناخت

تروریسمی که امروزه در حال فعالیت است گونه ای از خشونت سیاسی است که بنا بر ماهیت خود سیاست را نفی می کند. گذشته از اینکه تروریستها پشتیبانی دولتی داشته باشند یا آنکه پاره ای از دولتها نسبت به کارشان بی تفاوت باشند، ترور به هر شکل و شیوه که باشد، از دیدگاه عاملان آن تصمیمی است استراتژیک در ستیز با نیروهای سلطه گر و پاسخی است به شرایط ناعادلانه ای که در پوشش امپریالیسم به مردمانی در جهان تحمیل شده است.

هر چند بی گمان تروریسم زمینه داخلی دارد، اما در سطح جهانی بازتاب کارکرد نیروهای امپریالیستی در سده های گذشته و امروز است. کارهای تروریستی برای دستیابی به اهدافی صورت می گیرد که تروریستها در ذهن خود پرورانده اند: بی ثبات کردن حکومت، ایجاد دگرگونی در ساختار سیاستهای خارجی و داخلی کشور مورد نظر و ... روشن است که ایالات متحده آمریکا بعنوان نماد قدرت و تمدن غرب که از دیدگاه گروههای تروریستی یکی از بزرگترین عوامل بی عدالتی و حق کشی در جهان است آماج این گونه حملات قرار می گیرد. مجریان کارهای تروریستی، با پشتوانه دریافت و برداشت بخش بزرگی از شهروندان در کشورهای در حال توسعه که عامل ناهنجاریهای موجود را جهان غرب می دانند، کار خود را بخردانه می دانند، آن را توجیه می کنند و در پی آنند که از هر راه و با هر ابزار ممکن، امنیت و ثبات کشورهای را که به گونه ای در ایجاد این نابرابری و بی عدالتی سهمین شناخته می شوند، به خطر اندازند.

امروزه با توجه به واقعیتهای سیاسی و نظامی جهان و امکان کاربرد جنگ افزارهای میکروبی و بیولوژیک و نیز تشکیلاتی شدن سازمانها و گروههای تروریستی، موضوع دفاع موشکی و به کارگیری آن برای ستیز با تروریسم با تردید روبه رو شده است.

از سوی دیگر، رویدادهای یازده سپتامبر که

آمریکا، تروریسم و بنیادگرایی

دکتر جمشید ثریا

در این راستا آزمایشهای هسته‌ای هند و پاکستان مورد نظر قرار گرفت. همچنین، آزمایشهای موشکی کره شمالی که می‌تواند خطری برای ژاپن و امنیت بین‌المللی شمرده شود توجه محافظه کاران را به گفته‌های رامسفلد دوچندان کرد و بر اهمیت پیگیری استراتژی دفاع موشکی مهر تأیید گذاشت و شرایط لازم را برای تصویب لایحه دفاع موشکی در ۱۹۹۹ فراهم آورد.

بدین سان، «بازدارندگی» که سالها سنگ بنای استراتژی کلان آمریکا بود مشروعیت خود را از دست داد و قانونگذاران نومحافظه کار توانستند اندیشه خود را در به کارگیری نیروی نظامی برای جلوگیری از خطرهای احتمالی در چارچوب طرح دفاع موشکی بر سیاست خارجی آمریکا تحمیل کنند. با رسیدن جرج بوش و یارانش از جمله دیک چنی و رونالد رامسفلد به قدرت، این استراتژی در صدر مباحثات سیاسی قرار گرفت و بی‌درنگ با موافقت کاخ سفید روبرو شد.

از سوی دیگر، با تغییرات جغرافیای امنیت ملی - به سبب تحولات سیاسی در روسیه، چین و جهان سوم - کاربرد يك استراتژی تازه برای آمریکا ضرور می‌نمود. در شرایط کنونی روسیه که از نظر اقتصادی و سیاسی ثبات گذشته را از دست داده و مارکسیسم را کنار نهاده است، برای بازسازی اقتصاد و ساختار سیاسی خود، ناچار رفته رفته به اتحادیه اروپا نزدیک شده و در عمل، دیگر خطری برای ایالات متحده به شمار نمی‌رود. همچنین با توجه به پیوستن برخی کشورهای جهان سوم به باشگاه قدرتهای هسته‌ای که از دید آمریکا شماری از آنها مستقیم یا غیرمستقیم از گروههای تروریستی پشتیبانی می‌کنند، تمام قدرت و امکانات نظامی ایالات متحده باید به گونه‌ای در رویارویی با این دولتها به کار افتد و این سیاست بعنوان راهبرد مبارزه با تروریسم در صدر اقدامات و سیاستهای کلان آمریکا قرار گیرد.

محافظه کاران در گروه دولتمردان آمریکا پس

استراتژی نظامی آمریکا لازم است سیاست کلان آن کشور پیش از رویدادهای نیویورک و واشنگتن بررسی شود:

جرج بوش و گروه او، بر پایه وعده‌هایی که در جریان مبارزات انتخاباتی داده بودند، پس از رسیدن به قدرت، برپایی سیستم دفاع موشکی را در شمار اولویتهای سیاست خارجی خود قرار دادند و خواستار ایجاد يك نظم استراتژیک تازه شدند.

بوش و محافظه کاران تندرو بر این باورند که کاربست «استراتژی دفاع موشکی» نخست برای آمریکا و سپس برای همیمانانش و نیز «تهادینه کردن قدرت آمریکا و ایجاد امنیت مطلق» از جمله اولویتها در سیاست خارجی آمریکاست. گفتنی است که دگرگون شدن فضای امنیتی جهان در پی فروپاشی ابرقدرت شوروی، قدرت گرفتن نو محافظه کاران در کنگره آمریکا در سال ۱۹۹۴ و نیز دگرگونی تکنولوژیها در حوزه نظامی، به کارگیری استراتژی تازه در چارچوب دفاع موشکی را شتاب بخشید.

از سوی دیگر، رونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا همراه با گروهی از نمایندگان دموکرات و جمهوریخواه در کنگره، مسئله خطرات موشکهای بالستیک برای ایالات متحده را مورد بررسی قرار داد. رامسفلد در گزارش خود، به پیشرفت تکنولوژیک کشورهای اشاره کرد که از دیدگاه او «سرکش» شمرده می‌شوند و افزود که دستیابی این کشورها به جنگ افزارهای موشکی پیشرفته، زودتر از آنچه پیش بینی شده بوده صورت گرفته است و این، می‌تواند در آینده‌ای نه چندان دور خطری جدی برای ایالات متحده باشد.

اهمیت دیدگاه رامسفلد در اشاره او به محیط امنیتی تازه‌ای است که در آن افزون بر قدرتهای هسته‌ای برتر، پاره‌ای کشورهای در حال توسعه مجهز یا در حال دستیابی به جنگ افزارهای هسته‌ای نیز حضور دارند و این دستیابی زنگ خطری برای واشنگتن است زیرا این جنگ افزارها می‌تواند برای حمله به آمریکا به کار

○ رویدادهای یازده سپتامبر فرصتی پدید آورد تا محافظه کاران تندرو، روند حاکم در دوران جنگ سرد را که بر استراتژیهای سیاسی استوار بود یکسره دگرگون سازند و سایه استراتژیهای نظامی را بر سیاست خارجی آمریکا بیفکنند؛ بدین معنی که شیوه‌های پیش از دوران کاربرد استراتژی بازدارندگی در روابط دو ابرقدرت را اکنون در برابر دشمن تازه‌ای که تروریسم خوانده می‌شود به کار گیرند.

جهان به راه دیگری افتاده، متغییرهای تازه‌ای وارد معادلات سیاسی شده و بسیاری از پیش‌بینیها و فرضیات دگرگون گشته است. آنچه امروز در عراق و افغانستان می‌گذرد، نشانگر گسترش تروریسم و ناکارایی سیاست کلی ایالات متحده و اقدامات نظامی آن کشور در سه سال گذشته است که نه تنها توان بر آوردن هدفهای استراتژیک آمریکا در ستیز با تروریسم و بنیادگرایی را نداشته، که تروریسم را در منطقه شدت بخشیده است و بار دیگر این نکته را ثابت می‌کند که هرگونه استراتژی نامعقول و ناهمخوان با شرایط سیاسی و اجتماعی منطقه خاورمیانه، بی‌چون و چرا با شکست روبه‌رو خواهد شد.

ستیز با بنیادگرایی:

استراتژی آمریکا در ستیز با تروریسم، بعد دیگری نیز دارد و آن مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و مهار کردن کشورهای است که از دید ایالات متحده در این راه گام برمی‌دارند. بی‌گمان طرح خاورمیانه بزرگ و کوشش آمریکا برای دگرگون کردن ساختار نظامهای سیاسی در منطقه را باید در چارچوب استراتژی تازه آمریکا ارزیابی کرد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بعنوان يك ابرقدرت، این باور در ذهن سردمداران غرب بویژه آمریکا پا گرفت که سرمایه‌داری و لیبرالیسم در سطح جهان چیره شده است و این پدیده می‌تواند برای جهان غرب و بیش از همه ایالات متحده امتیاز بزرگی به‌شمار آید. دولتمردان غربی انتظار دارند که ملت‌های غیر اروپایی خود را با ارزش‌هایی که غرب آنها را فراگیر می‌داند، همچون دموکراسی، اقتصاد آزاد، حقوق بشر و قانون‌مداری حاکم در این کشورها تطبیق دهند و سیاست‌های خود را با آن هماهنگ سازند؛ همچنین وعده می‌دهند که پویندگان راه غرب، به آزادی و توسعه و رفاه دست خواهند یافت.

هرچند در سطح جهان گروه‌هایی هستند که این دیدگاه غرب را می‌پذیرند اما در برابر، بسیاری کسان با آن مخالفند و شماری دیگر نیز با شك و تردید به آن واکنش نشان می‌دهند. به بیان دیگر،

از رویدادهای یازده سپتامبر بهترین فرصت و شرایط را برای اجرای سیاست‌های تهاجمی در چارچوب مبارزه با تروریسم به‌دست آوردند. با توجه به اینکه تروریسم جنبه جهانی یافته، آمریکا برای ستیز با آن استراتژی جنگ پیشگیرانه را در دستور کار خود قرار داده است. بر این پایه، ماشین نظامی آمریکا باید در نقاطی که تروریسم در حال شکل‌گیری است و به گونه‌ای برای آن کشور خطر آفرین شمرده می‌شود - پیش از هرگونه اقدام دشمنانه از سوی تروریست‌ها - به کار افتد و همزمان همه منابع مالی آنان در سراسر جهان مسدود شود؛ کاری که به سبب پیچیدگی ساختار و عملکرد سازمان‌های تروریستی چندان آسان نخواهد بود.

از آنجا که استراتژی بازدارندگی دست کم در برابر تروریسم ناکارایی خود را نشان داده بود، دولتمردان آمریکا و ادار شدند استراتژی خود در ستیز با تروریسم و بنیادگرایی را تغییر دهند. امروزه دسترسی گسترده و به نسبت آسان به جنگ‌افزارهای میکروبی از گستره قدرت دولتها فراتر رفته و گروه‌های تروریستی نیز توان ساخت و کاربرد آنها را یافته‌اند. برای نمونه، به کارگیری میکروب سیاه زخم پس از یازده سپتامبر که سبب مرگ تنی چند در آمریکا شد، گویای تغییر استراتژی تروریست‌ها است و افزون بر آنکه آسیب‌پذیری بزرگترین قدرت هسته‌ای جهان را نشان می‌دهد، نشانگر خطراتی است که می‌تواند در آینده، امنیت ایالات متحده را به گونه مطلق به‌خطر اندازد. ناتوانی دستگاه‌های امنیتی آمریکا از یافتن ریشه گسترش میکروب سیاه زخم، به دولتمردان آمریکا نشان داد که تنوع ابزارها و عوامل انسانی که مورد بهره‌برداری تروریست‌ها قرار می‌گیرد، در آینده بسی بیش از گذشته خواهد بود. حال پرسش اصلی این است که با وجود همه پیشرفت‌ها در زمینه تکنولوژیهای نظامی و به کارگیری استراتژی‌های تهاجمی، ستیز با تروریسم چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟

حقیقت آنست که با رویدادهای یازده سپتامبر و گسترش کارهای تروریستی در دیگر نقاط،

○ با توجه به اینکه تروریسم جنبه جهانی یافته، آمریکا برای ستیز با آن استراتژی جنگ پیشگیرانه را در دستور کار خود قرار داده است. بر این پایه، ماشین نظامی آمریکا باید در نقاطی که تروریسم در حال شکل‌گیری است و به گونه‌ای برای آن کشور خطر آفرین شمرده می‌شود - پیش از هرگونه اقدام دشمنانه از سوی تروریست‌ها - به کار افتد و همزمان همه منابع مالی آنان در سراسر جهان مسدود شود؛ کاری که به سبب پیچیدگی ساختار و عملکرد سازمان‌های تروریستی چندان آسان نخواهد بود.

آنچه از دید غربیان نیک و جهانشمول است، در چشم بسیاری از نخبگان در جوامع در حال توسعه، چیزی جز نمادها و ابزارهای امپریالیسم نیست.

هائنتینگتون در نظریهٔ برخورد تمدن‌ها پیش‌بینی می‌کند که پروسهٔ جهانی شدن و موفقیت آن نیازمند آن است که جهان غرب در ستیز با بنیادگرایی یکپارچه باشد. از دید او نظم تازهٔ جهانی برپایهٔ تمدن‌ها سامان می‌گیرد و جوامعی که همگرایی فرهنگی دارند با یکدیگر همراهند. هائنتینگتون جهان را به تمدن‌های چندگانه بخش‌بندی می‌کند و بر این باور است که در آینده برخورد‌هایی میان کشورها و گروه‌هایی از تمدن‌ها روی خواهد داد. بیشترین تأکید او بر تفاوت‌هایی است که میان اسلام و تمدن غرب وجود دارد و از دیدگاه او تنش‌های آینده میان این دو تمدن خواهد بود.

از این نظر دولتمردان محافظه‌کار آمریکا تلاش می‌کنند با شتاب بخشیدن به روند جهانی شدن، ارزش‌های تمدن غرب را در سطح جهان به‌ویژه بر تمدنی که از دید استراتژیست‌های آن کشور بیشترین ستیزه‌جویی را با تمدن غرب دارد چیره کنند و بدین سان جهانی یکپارچه پدید آورند. نومحافظه‌کاران بر این باورند که با گسترش دموکراسی و دیگر ارزش‌های غربی صلح و ثبات بر جهان چیره خواهد شد زیرا کشورهایی که به شیوهٔ دموکراسی اداره می‌شوند هیچگاه خطری برای یکدیگر نخواهند بود.

بر این پایه، سیاست آمریکا برای مهار کردن بنیادگرایی، در راستای انتقال ایدئولوژی لیبرال دموکراسی به کشورهای اسلامی است. طرح خاورمیانهٔ بزرگ که از سوی محافظه‌کاران در هرم قدرت آمریکا مطرح شده در برگیرندهٔ کشورهای اسلامی است؛ بویژه آن گروه از کشورهایی که در دگرگونی‌های جهان اسلام نقش کلیدی دارند و مانع بزرگی در راه سیطره و هژمونی آمریکا در منطقه خاورمیانه به‌شمار می‌آیند.

آنچه بیشتر نگرانی آمریکا و غرب را برمی‌انگیزد، رفتار سیاسی مسلمانان خاورمیانه است که از دگرگونی بنیادین فرهنگ و باورهای

سیاسی-مذهبی آنان مایه می‌گیرد. شاخص این تحول، پیدایش اسلام سیاسی در اندیشه و رفتار مسلمانان و بیداری آنها و رفتار جمعی‌شان برپایهٔ آموزه‌های دینی است که همین امر جلوی سیطرهٔ آمریکا را گرفته و سبب رویارویی با توسعه‌طلبی اسرائیل در خاورمیانه شده است. رهبران آمریکا اندکی پس از فروپاشی شوروی اعلام کردند که ناتو نگران شکل‌گیری یک قدرت اسلامی است و معاون آمریکایی فرمانده نیروهای ناتو ژنرال «جان واترز» تأکید کرد که برای جلوگیری از گسترش اسلام بنیادگرا در آسیای مرکزی، ناتو باید این کشورها را زیر سلطه و نفوذ خود درآورد.

دست‌اندرکاران پنتاگون نیز در نشست‌ها و مذاکراتی که با سردمداران ناتو در مونیخ داشتند خطر رشد اسلام‌گرایی در حوزهٔ مدیترانه را گوشزد و تأکید کردند که ناتو باید به ایستادگی جدی در برابر بنیادگرایی اسلامی بپردازد. از دید سران آمریکا و اسرائیل، میدان اصلی نبرد جهانی با تروریسم و بنیادگرایی، خاورمیانه است و برای دستیابی به امنیت همه‌گیر در برابر این خطرات، هرگونه نبرد باید بر بنیادگرایی و مهار کردن آن که ریشهٔ اصلی تروریسم است متمرکز باشد.

در چند دههٔ گذشته و در دوران جنگ سرد، آنچه ایالات متحده را نگران می‌کرد و استراتژی آمریکا بر آن تکیه داشت، نفوذ و گسترش کمونیسم و نیز توسعهٔ ناسیونالیسم عربی بود که می‌توانست جریان صدور نفت به کشورهای غربی را به خطر اندازد. اما در شرایط کنونی خطر بزرگ برای آمریکا و اسرائیل همانا جنبش‌های اسلامی ضد آمریکا و اسرائیل است. به گفتهٔ مقام‌های واشنگتن پانزده تن از مجریان حملات تروریستی در یازده سپتامبر از مردمان عربستان بوده‌اند. بنابراین باید ریشه‌های تهدید تروریستی و بنیادگرایی که هدف اصلی آن به چالش کشیدن آمریکا و جهان غرب است خشکانده شود.

محافظه‌کاران در رهبری آمریکا به روشنی اعلام کرده‌اند که استراتژی اصلی آنها نبرد با تروریسم و بنیادگرایی و مدرنیزه کردن اسلام یا به تعبیری دین‌سازی برپایهٔ دیدگاه آنهاست. همچنان که پس

○ آنچه امروز در عراق و افغانستان می‌گذرد، نشانگر گسترش تروریسم و ناکارایی سیاست کلی ایالات متحده و اقدامات نظامی آن کشور در سه سال گذشته است که نه تنها توان برآوردن هدف‌های استراتژیک آمریکا در ستیز با تروریسم و بنیادگرایی را نداشته، که تروریسم را در منطقه شدت بخشیده است و بار دیگر این نکته را ثابت می‌کند که هرگونه استراتژی نامعقول و ناهمخوان با شرایط سیاسی و اجتماعی منطقهٔ خاورمیانه، بی‌چون و چرأ با شکست روبه‌رو خواهد شد.

○ از دید سران آمریکا و اسرائیل، میدان اصلی نبرد جهانی با تروریسم و بنیادگرایی، خاورمیانه است و برای دستیابی به امنیت همه گیر در برابر این خطرات، هر گونه نبرد باید بر بنیادگرایی و مهار کردن آن که ریشه اصلی تروریسم است متمرکز باشد.

از جنگ جهانی دوم طرح مارشال برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی و سیاسی اروپا و برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم به کار گرفته شد، در شرایط کنونی نیز همانند آن طرح با نامی دیگر برای مهار کردن بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه می تواند اجرا شود. بر این اساس پس از یازده سپتامبر، طرح خاورمیانه بزرگ که یکی از هدفهای مبارزه با بنیادگرایی اسلامی در منطقه است مطرح شد. اما هدف اصلی آن دگرگونی زیرساخت اجتماعی، سیاسی، دینی و دموکراتیزه کردن خاورمیانه به مرکزیت عراق و افغانستان و نیز تبلیغات گسترده در زمینه حقوق بشر و دموکراسی بود. با این کارها ایالات متحده برنامه خود را در جلوگیری از رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه پی گرفت و در این راه به کارگیری قدرت نظامی ناتو بستر امنیتی لازم برای پیشبرد استراتژی آمریکا فراهم آورد. رویدادهای یازده سپتامبر اهمیت بسزایی در تصمیمات ناتو داشت. این سازمان برای نخستین بار در تاریخ خود چارچوب فعالیتش را بر پایه ماده پنج گسترش داد و از این روز زمینه آمادگی همپیمانان اروپایی آمریکا برای همکاری در اقدامات نظامی در افغانستان فراهم کرد. ناتو کارهای تروریستی را برابر با حمله نظامی جلوه داد و این امر که با

بیشترین همبستگی میان اعضای ناتو و پاسخ مثبت به ایالات متحده همراه بود، بزرگترین ائتلاف را میان آمریکا و اروپا در رویارویی با تروریسم و بنیادگرایی پدید آورد. استقرار نیروهای هوایی ناتو برای دفاع از آمریکا و اعلام آمادگی ناوگان دریایی آن در مدیترانه برای ستیز با گروههای سیاسی یا نظامی مرتبط با شبکه القاعده در بالکان و مدیترانه در همین راستا صورت پذیرفت. همچنین تشکیل یک نیروی ویژه برای ستیز با تروریسم و بنیادگرایی در دستور کار نشست غیررسمی ناتو قرار گرفت. از سوی دیگر، حمله آمریکا به عراق بی همکاری بسیاری از همپیمانان اروپایی اش که همگی عضو ناتو بودند گویای بی توجهی آمریکا به قدرت ناتو و به نمایش گذاشتن قدرت نظامی خود و تفهیم این

نکته به همپیمانان اروپایی بود که ایالات متحده بی همکاری آنها نیز می تواند برای رسیدن به هدف دست به کار شود؛ همان گونه که برای درهم کوبیدن حکومت طالبان نیز نیروی نظامی آمریکا بار بار به دوش کشید و با این کار نشان داد که چندان نیازمند توان نظامی و همکاری دیگران نیست. آمریکا نخست از موضع کشورهای اروپایی برای مبارزه با بنیادگرایی و تروریسم بهره برداری سیاسی کرد و سپس برای مشروعیت بخشیدن به کارهای یک جانبه خود در هجوم به افغانستان و عراق از آن سود برد؛ اما تحولات پس از گرفتن خاک عراق و افغانستان و ناتوانی ایالات متحده در برقراری امنیت و ثبات در این دو کشور، بار دیگر واشنگتن را واداشت که کاربرد ناتو را بعنوان یک استراتژی مورد توجه قرار دهد و از ظرفیت و توان آن به سود سیطره و هژمونی خود بهره مند شود. نواحی محافظه کاران آمریکایی پس از آنکه نتوانستند امنیت وعده داده شده را در عراق و افغانستان تأمین کنند بی درنگ به فکر جلب کشورهای اروپایی و اعضای پیمان ناتو افتادند تا فضای امنیتی لازم را برای پیاده کردن طرح خاورمیانه بزرگ و مهار کردن بنیادگرایی که محور دوم استراتژی آمریکا در مبارزه با تروریسم است، پدید آورند.

در بررسی پارادایم جهانی در پیوند با تروریسم و بنیادگرایی، پدیده یازده سپتامبر اهمیت بسزا دارد زیرا برجسته ترین اثر آن، امنیتی و نظامی شدن محیط بین الملل بوده است. رویدادهای یازده سپتامبر هر چند ضربه ای بزرگ به غرور ملی آمریکاییان زد، اما از سوی دیگر شرایطی ویژه برای جنگ طلبان محافظه کار در آمریکا پدید آورد تا هدفهای سلطه جویانه خود را با به کارگیری نیروی نظامی بی گیری کنند.

گرفتن خاک عراق و افغانستان به بهانه جنگ با تروریسم و بنیادگرایی در چارچوب همین سیاست صورت پذیرفت، اما نتوانست آمریکا را در رسیدن به هدفهای از پیش تعیین شده اش پیروز کند. شتابزدگی کاخ سفید در رو کردن به ناتو برای اعزام نیروی نظامی به افغانستان و آموزش

نیروهای نظامی عراق نشان دهنده پس نشستن آمریکا از مواضع پیشین خود، و بازنگری در رفتار محافظه کاران در یکسونگری به مسائلی است که در گذشته پیش بینی آن ممکن نبود.

بدین سان، هدف از جلب مشارکت ناتو نخست بهره گیری از نیروی ذاتی و توانایی آن و سپس جلوگیری از مخالفت شدید همپیمانان اروپایی آمریکا بوده است. سفرهای پی در پی رایس وزیر امور خارجه و جرج بوش در دوره دوم ریاست جمهوری اش به کشورهای اروپایی در همین راستا صورت گرفت تا همدستان آمریکا را به گسترش دموکراسی و نیز تضمین نظام سرمایه داری در خاورمیانه تشویق و ترغیب کند و در همان حال همکاری همپیمانان اروپایی را برای مهار کردن بنیادگرایی اسلامی که خطر جدی برای این کشورها نیز شمرده می شود به دست آورد.

حقیقت آن است که رویدادهای یازده سپتامبر و واکنش آمریکا به صورت حمله نظامی به افغانستان و عراق و تحولات جاری در این بخش از جهان، اوج گیری اقدامات تروریستی را در پی داشته و نشان می دهد که ایالات متحده برای رویارویی با تروریسم راهکاری جز در پیش گرفتن یک استراتژی مدبرانه و کنار گذاشتن سیاستهای زورمدار و جنگ افروزی که شکست آنها روشن شده است، ندارد.

سخن پایانی

حملات تروریستها به آمریکا و پاره های کشورهای غربی گویای آن است که مجریان آنها با سیاستها و رفتار ایالات متحده در سطح جهانی مخالفند و همچنان بر ضربه زدن به امنیت و منافع آمریکا چه در درون و چه بیرون از مرزهای آن کشور پافشاری می کنند و می کوشند با بهره گیری از جنگ افزارها و ابزارهای تازه و نامتعارف و نیز عامل انسانی، دشمن نیرومند را در موضع ضعف قرار دهند.

تروریستها بر آنند که آمریکا را در دفاع از خود با مشکل روبه رو سازند و از سوی دیگر طرح دفاع موشکی مورد توجه نو محافظه کاران را که

○ در چند دهه گذشته و در دوران جنگ سرد، آنچه ایالات متحده را نگران می کرد و استراتژی آمریکا بر آن تکیه داشت، نفوذ و گسترش کمونیسم و نیز توسعه ناسیونالیسم عربی بود که می توانست جریان صدور نفت به کشورهای غربی را به خطر اندازد. اما در شرایط کنونی خطر بزرگ برای آمریکا و اسرائیل همانا جنبشهای اسلامی ضد آمریکا و اسرائیل است.

از این رو محافظه کاران در دستگاه رهبری ایالات متحده باید در پی راهکارهای تازه ای باشند که کاهش عملیات تروریستی را سبب شود و این، ممکن نخواهد بود مگر آنکه آمریکا دگرگونی بزرگی در استراتژی تهاجمی خود پدید آورد.

مآخذ فارسی:

1. ریچارد نیکسون، جنگ واقعی صلح واقعی. ترجمه علیرضا طاهری. تهران، کتابسرا، ۱۳۶۴.
2. دکتر حسین دهشیار، سیاست خارجی آمریکا و هژمونی. تهران، خط سوم، ۱۳۸۱.
3. معماری مکتب و چالشهای جدید غرب. تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۰. صص ۱۴۶-۱۴۴.
4. حمید هادیان. تجارب طرح مارشال برای خاورمیانه تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۳.

مآخذ لاتین:

1. Reinhold. Zippelius, *Dir zweite Weltkrieg*, Verlag Munchen, 1989.
2. H. Heller, *Wie die ultrakonservativen Politische System der USA*. Frankfurt, 2001.
3. H. Laurant, *Die Global Vormachtstellung der Vereinigten Staaten*, Verlag Berlin, 2003.
4. S. Hagerman, *Die neue Welt*, George. W. Bush. Verlag Berlin, 2003.
5. G. Schmitt, *Das Whargesischt Irakische Freiheit*, Verlag Hamburg, 2003.